

## تعدیل قانون اساسی و فرایند آن در حقوق اساسی افغانستان

سید آصف حسینی\*

چکیده

تعدیل به هدف اصلاح و بهسازی قانون اساسی یک ضرورت قابل انکار است. عدم امکان تعدیل قانون اساسی به صورت قانونی، لاجرم به کودتا و خشونت‌های زیانبار ختم می‌گردد. این ناگزیری خود ضرورت بازنگری و مکانیزم قانونی تعدیل قانون اساسی را آشکار می‌سازد. تعدیل قانون اساسی از دیدگاه سیاسی پیش‌تر به هدف انسجام‌پذیری و آشتی سیاسی صورت می‌گیرد؛ اما از منظر حقوق اساسی، تحولات و تغییرات اجتماعی در گذر زمان، هم‌زمانی و سازگاری قانون اساسی را با تحولات الزامی می‌سازد؛ لذا تعدیل تنها راه‌حل تعارض میان ثبات و استحکام قانون اساسی و تطبیق و همسازی آن با تحولات و شرایط متغیر جامعه است. به همین هدف است که برای حفظ ثبات و استحکام قواعد قانون اساسی و همگامی آن با تحولات اجتماعی، مکانیزم تعدیل قانون اساسی در خود متن قانون اساسی پیش‌بینی می‌گردد و تشریفات اساسی آن به وضاحت مطرح می‌شود.

قانون اساسی جدید افغانستان با آن‌که بسیاری از تجربه‌ها و ارزش‌های زمان را

\* پژوهشگر و استاد دانشگاه.

با خود دارد؛ اما باز هم نیازمند تعدیل است. مکانیزم تعدیل و فرایند آن در قانون اساسی افغانستان بیان شده است؛ اما تبیین آن، در این تحقیق به پژوهش گرفته شده است.

واژگان کلیدی: قانون اساسی، تعدیل، بازنگری، ضرورت، تشریفات، تجدید نظر.

## مقدمه

قانون اساسی در افغانستان سرنوشتی مشابه شهروندان افغانستان داشته است. همان‌گونه که پس از هر تحولاتی، سرنوشت مردم دچار آسیب‌های جدی شده است، قانون اساسی نیز پس از هر تحولاتی، حذف یا از مدار اعتبار ساقط شده است. عمر قانون اساسی در افغانستان با میزان عمر حکومت‌ها بستگی داشته است؛ بنابراین، قانون اساسی در افغانستان هیچ‌گاه از ویژگی ثبات و دوام برخوردار نبوده است و با تغییر حکومت، قانون اساسی نیز تغییر می‌کرده است؛ به‌گونه‌ای که از سال ۱۳۰۱ تا سال ۱۳۷۲ ش، قوانین اساسی بسیاری تدوین، تصویب و ملغاً اعلام شده است.

قانون اساسی جدید افغانستان عصارهٔ سال‌ها تلاش و تجربه از شرایط‌های ناگواری است که بر این جامعه اتفاق افتاده‌اند. بدین سبب است که این قانون اساسی از هر لحاظ متفاوت و ستودنی است. ارزش‌های بسیاری در این قانون وجود دارد که مردم افغانستان سال‌ها برای کسب آن قربانی داده‌اند. با این هم تحولات و تغییرات روزگار، از هر قانون ثابت پیشی می‌گیرد و آن قانون را به همزمانی ناگزیر و مجبور می‌سازد. بدین سبب است که مسألهٔ تعدیل و بازنگری در قانون اساسی یک اصل مبرم حقوقی می‌باشد که موجب ثبات و تداوم قانون اساسی می‌گردد. به همین اهمیت است که این نوشته بر آن است تا ضرورت و چگونگی تعدیل و اصول حاکم بر آن را در قانونی اساسی افغانستان مورد بحث و بررسی قرار دهد.

## ۱. مفاهیم

بررسی مفاهیم در هر پژوهشی به‌مثابه نقطهٔ ائتلاف میان مؤلف و مخاطب است. بدون اشتراک نظر در یک مفهوم مشترک از کلمات بنیادین پژوهش، مؤلف نمی‌تواند اذهان مخاطب را با خود

داشته باشد. تعدیل، بازنگری و تجدید نظر، مفاهیم بنیادین این تحقیق را تشکیل می‌دهند.

کلمه تعدیل در لغت به معنای درست و میزان کردن و تصحیح نمودن و تغییر دادن غیر بنیادین در یک چیز می‌باشد؛ به طوری که نهاد و جوهره آن چیز عوض نشود. واژه «معتدل» به معنای حد وسط و بدور از افراط و تفریط است؛ بنابراین، تعدیل در قانون نیز ریشه در مفهوم عمومی کلمه تعدیل دارد که بر این اساس، تعدیل قانون به معنای تغییر و اصلاح قانون اعم از قوانین عادی و اساسی توسط قوه قانون‌گذاری است (ملوف، ۱۳۸۰، ج ۲: ۱۲۳۷). کلمه تعدیل آن‌گاه که در ادبیات حقوقی برجسته و فربه شده است، از لحاظ معنایی نیز بسط و توسعه یافته است. بدین سبب است که تعدیل در حقوق به معنای کلی تغییر می‌آید. معنای کلی تغییر هیچ‌گاه مفهوم حذف مطلق را نمی‌رساند؛ بلکه تغییر ممکن است به صورت اضافه کردن نیز اتفاق بیفتد؛ بنابراین، در اصطلاح حقوق، تعدیل عبارت است از هرگونه تغییر و اصلاح قوانین عادی و قوانین اساسی. تجدید نظر نیز در لغت به معنای بازنگری و بررسی دوباره یک موضوع، به کار می‌رود (انوری، ۱۳۸۱، ج ۲: ۷۶۹). تجدید نظر نیز همان مفهوم تعدیل و بازنگری را القا می‌کند که این مفهوم در قانون اساسی به معنای کسر، الحاق و یا تغییر یک یا چند اصل از اصول آن می‌آید (شعبانی، ۱۳۸۴: ۳۷). نتیجه بررسی مفاهیم به این جا منتج می‌گردد که اصطلاح تجدید نظر و تعدیل هر دو به معنای بازنگری و اصلاح در قانون توسط مقام صلاحیت‌دار به کار می‌رود. اما فلسفه بازنگری و ضرورت تعدیل در قوانین، مخصوصاً در قانون اساسی، خود بن‌مایه اصلی تحقیق را شکل می‌دهد که بدان پرداخته می‌شود.

## ۲. ضرورت تعدیل قانون اساسی

قانون اساسی به مثابه ستون فقرات در ساختار و حیات اجتماعی و سیاسی یک جامعه تلقی می‌گردد که باعث ثبات و استواری ساختار اجتماعی می‌گردد؛ از این رو، به جهات مختلف سیاسی، اجتماعی و حقوقی، ثبات و استحکام را می‌طلبد. به لحاظ سیاسی گروه حاکم و همه کسانی که طرف‌دار وضع موجوداند، حامی ثبات و پایداری قانون اساسی هستند و تزلزل و تغییر اصول آن را به نفع خود نمی‌بینند. به لحاظ حقوقی نیز تنها در سایه ثبات و تداوم است که قواعد مندرج در قانون اساسی به رفتار عملی حاکمان بدل شده و به عنوان جزء هنجارهای جامعه مورد احترام قرار می‌گیرد. به لحاظ روانی و اجتماعی مردم یک جامعه علاقه‌مند به امنیت و اطمینان

نسبت به آینده خوداند؛ پس در شرایطی عادی بازنگری در قانون اساسی، امری غیرعادی به نظر می‌رسد (زرنگ، ۱۳۸۴: ۸۷). از دیگر جانب، تحولات زندگی اجتماعی یک فرایند گریزناپذیر است که جوامع می‌بایست خود را با آن همگام بسازد. اما نقطه تعارض در این‌جا نمایان می‌شود که قانون اساسی دارای ثبات و ایستایی می‌باشد و به راحتی نمی‌تواند در فرایند تغییرات اجتماعی متحول باشد و این امر به صورت اتوماتیک برای جوامع حالت توقف را ایجاد می‌کند. این مسأله قانون‌دانان و خبرگان علم حقوق را بر آن داشته است که در ماهیت قانون اساسی مکانیزمی را در نظر بگیرند که قانون اساسی در فرایند تحولات اجتماعی از امکان بازسازی و بسط ذاتی خویش برخوردار باشد. بدین سبب است که ضرورت امکان بازنگری و تعدیل در قانون اساسی تحت شرایط ویژه، از صفات ذاتی قانون اساسی شناخته شده است؛ از این رو، قانون اساسی باید انعطاف‌پذیر باشد تا با تحولات و شرایط متغیر جامعه همگون و همساز گردد. حال سؤال این است که این تعارض ثبات قانون اساسی با شرایط متغیر جامعه از نظر حقوقی چگونه حل می‌شود؟ در صورت امکان بازنگری در قانون اساسی، مبانی حقوقی آن چیست؟ بازنگری در قانون اساسی امری خلاف اصل ثبات و استحکام قانون اساسی است؟ آیا به بهانه پویایی جوامع و به وجود آمدن نیازهای جدید، می‌توان قانون اساسی را تغییر داد؟ این سؤالات ما را بدین امر وا می‌دارد که مبانی این ضرورت تحول از لحاظ سیاسی و حقوقی و دیگر معیارهای اجتماعی به سنجش گرفته شود.

به لحاظ سیاسی، بازنگری در قانون اساسی آخرین سازوکار جهت تخلیه نیروی سیاسی مخالف و ایجاد آشتی ملی در یک کشور است؛ به این معنا که تحولات فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی و سیاسی در یک کشور، ممکن است به منازعات سیاسی منجر شود. چنانچه دامنه و شعاع منازعات فراتر از ظرفیت نظام موجود باشد، در این صورت اگر با سرسختی و مقاومت نظام رو به رو گردد، ممکن است حرکت‌های سیاسی گسترده‌تر شده؛ حتی به انقلاب منجر شود؛ ولی در نظام‌های دموکراتیک یکی از کارکردهای بازنگری در قانون اساسی، غلبه بر بحران‌های سیاسی و رسیدن به آشتی ملی است (زرنگ، ۱۳۸۴: ۸۸).

از منظر حقوق اساسی، مکانیزم تجدید نظر در قانون اساسی تنها راه حل تعارض میان اندیشه ثبات و تغییرپذیری قانون اساسی می‌باشد؛ چون ثبات و استحکام قانون اساسی به معنای ثبات دایمی و انعطاف‌ناپذیری مطلق نیست. دانشمندان حقوق اساسی هم به لحاظ حقوقی و هم



به لحاظ سیاسی در مورد ضرورت انعطاف‌پذیری قانون اساسی استدلال نموده‌اند و تأکید دارند که درست به همان جهاتی که قانون اساسی باید ثابت داشته باشد، به همان جهات هم باید مورد بازنگری و اصلاح قرار گیرد.

به لحاظ حقوقی، اندیشه انعطاف‌ناپذیری مطلق با اصل «حاکمیت ملی» تعارض دارد؛ زیرا معنای آن این است که ملت از حق خود در مورد بازنگری قانون اساسی صرف نظر کند (شیخا، ۱۳۸۰: ۱۳۲-۱۲۳). از دیگر جانب، قانون اساسی به‌عنوان یک سند ملی در نظر گرفته شده است که حاکمان و شهروندان یک جامعه بدان توافق کرده‌اند. شهروندان به‌صورت عمومی هر از چندگاهی حق بازنگری در سرنوشت اساسی‌شان را دارند، در صورت تجدید نظر در این توافق ملی، با عدم مکانیزم حقوقی، گزینه‌های هزینه‌آوری برای‌شان تحمیل خواهد شد (زرنگ، ۱۳۸۴: ۸۸).

بدین ضرورت است که قانون‌گذاران اساسی نیز در عمل به ضرورت تعدیل در قانون اساسی توجه دارند و معمولاً در خود قانون اساسی چگونگی تعدیل و بازنگری در آن را پیش‌بینی می‌کنند و قلمرو تغییر را نیز مشخص می‌نمایند. برای نمونه، امر بازنگری در اصل ۱۷۷ قانون اساسی ایران، اصل پنجم قانون اساسی آمریکا و اصل ۹۸ قانون اساسی فرانسه پیش‌بینی شده است (محسن، ۱۳۸۵: ۵۲). در جمهوری اسلامی افغانستان، قانون‌گذاران اساسی این کشور نیز از این امر مهم در قانون اساسی غافل نبوده و اولین بار در سال ۱۳۴۳ ش، در ضمن تصویب قانون اساسی جدید، اصل بازنگری در قانون اساسی را تأسیس کردند و سپس در قانون اساسی مصوب سال ۱۳۵۵ و قانون اساسی مصوب سال ۱۳۶۶ نیز اصل مذکور پیش‌بینی گردید (دانش، ۱۳۸۲: ۹۴-۹۳) و قانون‌گذاران اساسی سال ۱۳۸۲ ش، نیز در هنگام تصویب قانون اساسی جدید افغانستان، به این مهم توجه داشته‌اند و امر بازنگری مراحل و تشریفات آن را در مواد ۱۴۹ و ۱۵۰ آن پیش‌بینی کرده‌اند.

جدا از مبنای حقوقی و سیاسی مصطلح در امر بازنگری در قانون اساسی، عصاره سخن این است که وفاق ملت برای تنظیم قانون اساسی و یا تغییر آن، حق مسلم ملت است؛ هیچ چیز و هیچ مانعی نمی‌تواند این حق را از ملت سلب کند (مؤتمنی، ۱۳۸۴: ۱۸۱). در اعلامیه حقوق بشر نیز بر این مطلب تأکید شده است: «مردم پیوسته حق دارند قانون اساسی خود را بازنگری یا اصلاح کنند؛ هیچ نسلی نمی‌تواند قوانین خود را به نسل‌های بعد تحمیل کند و تابع قوانین خود

سازد.» (اعلامیه جهانی حقوق بشر، بند ۱ مصوب دسامبر ۱۹۴۸). از آنجا که همه مردم متخصص و آگاه به نیازها و مصالح جامعه نیستند و با توجه به تخصصی و فنی بودن امر بازنگری، مرجع صالح به نمایندگی از مردم برای انجام امر تجدید نظر تشکیل می‌شود. بر این اساس، لویه جرگه قانون اساسی افغانستان به پیروی از دیگر قانون‌گذاران اساسی، با پشتوانه دلایل سیاسی و حقوقی بازنگری در قانون اساسی، مسیر بازنگری و اصلاح آن را با مکانیزم خاص و تشریفات سختی در مواد ۱۴۹ و ۱۵۰ در قانون اساسی این کشور پیش‌بینی کرده است و بدین ترتیب، هم مسیر سوءاستفاده از قانون اساسی را مسدود ساخته است و هم به ضرورت بازنگری در قانون اساسی توجه داشته و مکانیزم تجدید نظر را در خود قانون اساسی پیش‌بینی کرده است که این کاری خردمندانه و مبتنی بر اصل حاکمیت ملی و واقعیات جامعه می‌باشد (شریفی، ۱۳۹۰: ۱۶).

### ۳. اصول تعدیل

تعدیل در قانون اساسی به مفهوم تجدید نظر در بخش‌های آن به صورت کم کردن، الحاق و تغییر یک یا چند اصل از اصول قانون اساسی ممکن است برای اهداف مختلفی صورت بگیرد. تعدیل در قانون اساسی ممکن است برای اصلاح نظام و سیستم خدمات‌رسانی بهتر و یا برای بهبودی وضعیت سیاسی در یک مملکت اعمال گردد و یا ممکن است برای اصلاح و غنی‌سازی خود قانون باشد و یا ممکن است برای ضرورت خاصی مربوط به شرایط پیش‌آمده ویژه برای یک جامعه باشد. این ضرورت‌های الزامی تعدیل، هرگز برای تعدیل قانون اساسی نمی‌تواند نقش یک معیار و قاعده را انجام بدهد. این سخن بدین معنا است که علاوه بر ضرورت تعدیل قانون اساسی، ما به یک‌سری از اصول و معیارهای مشخص برای تعدیل بهتر قانون اساسی نیازمند هستیم؛ بنابراین، تعدیل قانون اساسی باید بر اساس اصول خاص و در چارچوب مبانی ارزش‌های حاکم بر قانون اساسی انجام شود، تا قواعد حقوقی و اصول جایگزین کارکردهای مورد نظر را داشته و به تکامل قانون اساسی، تقویت همگرایی و وحدت ملی منجر شود.

تغییر قوانین به صورت ساده و آسان، همیشه اهمیت و کارکرد قانون را زیر سؤال برده است و آن را به راحتی از وضعیت انتفاع خارج نموده است. تغییر قوانین به صورت گسترده که باعث تغییر روح کلی قوانین شود، در حقیقت مسخ آن قانون می‌باشد که با یک سوءاستفاده قانونی صورت گرفته است؛ لذا تعدیل قانون و بازنگری آن می‌بایست در چارچوب و محدوده اختیاراتی

انجام شود که در قانون اساسی پیش‌بینی شده است. اصل قانونیت یا صلاحیت تعدیل، این مسأله را به اهمیت تمام در نظر م‌گیرد. این اصل هم چنان‌که به‌عنوان بنیادی‌ترین اصل در قانون‌گذاری مطرح است (راسخ، ۱۳۸۴: ۱۴۹)، در مورد بازنگری در قانون اساسی نیز از اصول بنیادی به‌شمار می‌آید؛ چون همیشه قانون‌گذار و نهادهایی که با قانون سروکار دارند، در معرض سوءاستفاده از اختیارات خود هستند؛ از این‌رو، لازم است عمل آن‌ها در ارتباط با قانون-چه در قانون‌گذاری و چه در بازنگری و اجرای آن- باید در حدود اختیارات تعیین‌شده قانونی محدود بماند.

تعدیل قانون اساسی بیش‌تر با انگیزه عبور از یک معضل در نظر گرفته می‌شود؛ بنابراین، قانون تعدیل‌شده نباید خود زمینه را برای یک معضل جدید فراهم نماید. اصل جلوگیری از بحران هم در فرایند تدوین و هم در فرایند تعدیل قانون اساسی، یک معیار اساسی پنداشته می‌شود. اساساً اگر یکی از اهداف بازنگری در قانون اساسی را خروج از بحران ملی و همگرایی میان احزاب سیاسی و فعالان اجتماعی بدانیم، در نتیجه یکی از اصولی که باید در هنگام تجدید نظر در قانون اساسی مدنظر قرار گیرد، عنصر همگرایی و توجه به وحدت ملی است؛ چنان‌که این اصل را در مورد اصل قانون‌گذاری نیز لازم دانسته‌اند (راسخ، ۱۳۸۴: ۱۵۴).

یکی از عناصر مهم و ثابت در قانون‌گذاری این است که قانون در جهت حفظ و تأمین منفعت عمومی وضع گردد. به تعبیر جان‌لاک، قدرت قانون‌گذاری یک قدرت مطلق نیست و باید محدود به نفع اکثریت و عموم گردد. (راسخ، ۱۳۸۴: ۱۵۱)؛ بنابراین، قانون مطلوب، قانونی است که بر اساس اصول عقلانی و به هدف تأمین مصالح اجتماعی و منفعت عمومی وضع گردد. هرگونه اصلاح و تغییر یک یا چند اصل یا مواد از قانون نیز به‌نحوی قانون‌گذاری به‌شمار می‌آید. در نتیجه، باید بر اساس همان شرایط و اصول فوق صورت گیرد تا اصل جایگزین بتواند هدف جایگزینی را تأمین کند. در نظام جمهوری اسلامی افغانستان که حاکمیت ملی در این کشور به ملت تعلق دارد و دولت و نظام حاکم به‌عنوان نماینده ملت اعمال حاکمیت می‌کند؛ هرگونه قانون‌گذاری و تصویب قانون اساسی و بازنگری در آن از حقوق ملت به‌شمار می‌آید؛ بنابراین، هرگونه قانون‌گذاری، اصلاح و تغییر قانون به نمایندگی از ملت، تنها با رعایت منفعت عمومی و مصالح ملت مجاز می‌باشد؛ چنان‌که در ماده ۱۴۹ قانون اساسی افغانستان بر این مطلب تصریح شده است.

علاوه بر اصول حقوقی و سیاسی پذیرفته‌شده در امر تدوین و تعدیل قانون اساسی، مهم‌ترین

اصل در فرایند بازنگری قانون اساسی، توجه به اصول کلی حقوقی و روح حاکم بر قانون اساسی می‌باشد که در هنگام تغییر یا اصلاح یک یا چند اصل یا مواد از قانون اساسی اهمیت حیاتی برای بقا و اثرگذاری یک قانون دارد؛ چون در این صورت است که اصول و مواد اصلاح‌شده می‌تواند کارکرد خود را در چارچوب کلی قانون اساسی داشته باشد و هدف قانون‌گذار اصلی را نیز تا حدودی تأمین نماید. قانون اساسی آن‌گاه می‌تواند که کارآمد تلقی گردد که از یک سازوکاری هماهنگ میان همه اصول برخوردار باشد. قانون اساسی که اجزای آن یکدیگر را نفی و نقض می‌کنند یا موجب ابهام و پیچیدگی‌های لاینحل می‌گردند، به هیچ‌وجه نمی‌تواند کارآمدی مطلوب داشته باشد. این سخن در مورد یک نظام حقوقی نیز صادق است. به تعبیر برخی از حقوق‌دانان، «هر قانون جدید که وارد نظام حقوقی می‌شود، مثل پیوندی است که به بدن زنده زده می‌شود؛ اگر این پیوند نامناسب باشد، نه تنها آن پیوند گیرا نیست؛ بدن را هم فاسد می‌کند.» (کاتوزیان، ۱۳۷۸، ج ۱: ۱۶۲)؛ بنابراین، هر قانون و اساساً هر جزء از یک نظام حقوقی باید به‌وجودآمدن یک کلیت معنادار کمک کند؛ ازاین‌رو، لازم است فرایند قانون‌گذاری که طی آن قوانین جدیدی وضع می‌گردند و یا مواد و اصول آن‌ها اصلاح می‌شوند، باید در هماهنگی و سازگاری با دیگر هنجارها و اجزای نظام حقوقی صورت گیرد. در نتیجه، هر نوع اصلاح و بازنگری که در یک یا چند اصل از اصول قانون اساسی انجام می‌شود، باید با کلیت و هنجارهای مندرج در قانون اساسی همساز و هماهنگ باشد (شریفی، ۱۳۹۰: ۱۹).

#### ۴. ماهیت قانون اساسی از لحاظ تعدیل

قانون اساسی از لحاظ امکان بازنگری و تعدیل، خاصیت واحد را برخوردار نمی‌باشد. قانون اساسی از این لحاظ دارای تفاوت ماهوی می‌باشد. کشورهایی که قانون اساسی‌شان را نهایتاً ثابت و لایتغیر تدوین کرده‌اند، به هیچ‌وجه نمی‌تواند آن را بازنگری نماید؛ ازاین‌رو، توقف و ایستایی در این قانون با تغییرات اجتماعی و سازگاری با تحولات، حالت تخاصم را داراست؛ ازاین‌رو، قانون اساسی برای بقای خود می‌بایست که بازنگری و تجدید نظر را در خود پذیرفته باشد. با همین فرض امکان بازنگری، قانون اساسی از منظر تجدید نظر به قانون اساسی نرم و انعطاف‌پذیر و قانون اساسی سخت و انعطاف‌ناپذیر تقسیم می‌شود. منظور از قانون اساسی انعطاف‌پذیر آن است که اصلاح و بازنگری در آن مانند قوانین عادی انجام شود و نیاز به تشریفات خاص نداشته باشد. منظور از قانون اساسی انعطاف‌ناپذیر آن است که تعدیل و بازنگری در آن با



شرایطی سخت و تشریفاتی خاص و متفاوت از قوانین عادی انجام گیرد و این روالی است که معمولاً در قانون اساسی مدون و نوشته، اعمال می‌شود (زنجان، ۱۳۷۸: ۹۱-۹۰). در افغانستان اما قوانین اساسی کم‌تر اقبال بازنگری و تعدیل را با خود داشته است. وضعیت سیاسی در افغانستان به گونه‌ای پدید آمده است که قوانین اساسی را از نو تدوین نموده است. قانون اساسی جدید افغانستان اما این بار از یک غنای ماهوی برخوردار است که به خودی خود قابلیت تعدیل و سازگاری را در هر شرایط داراست. قانون اساسی جدید افغانستان از نوع انعطاف‌ناپذیر می‌باشد که امکان تعدیل در آن در یک فرایند خیلی سخت و مطمئن در نظر گرفته شده است و بازنگری در آن با شرایط متفاوت از اصلاح قوانین عادی انجام می‌گیرد.

قانون اساسی علاوه بر قدرت انعطاف و یا عدم انعطاف‌ناپذیری، از یک زاویه دیگر نیز می‌بایست در فرایند بازنگری مورد دقت قرار گیرد. این مهم این است که قانون اساسی از نظر ارزش اصول، حالت واحد و یک‌نواخت را ممکن که دارا نباشد؛ از این رو، قانون اساسی از لحاظ ارزش در مواد و اصول خود ممکن است به صورت مختلط و یا یک‌دست باشد. قانون اساسی یک‌دست آن است که کلیه اصول آن دارای ارزشی مساوی باشند؛ یعنی تشریفات تجدید نظر در مورد همه مقررات آن یکسان پیش‌بینی شده است. برخلاف قوانین اساسی مختلط که اصول آن دارای ارزش و اهمیت متفاوت می‌باشند. پاره‌ای از اصول آن همانند قوانین عادی قابل اصلاح و تغییر می‌باشند و برخی ثابت و یا با تشریفات خاصی تغییرپذیرند (قاضی، ۱۳۸۷: ۴۵).

قانون اساسی افغانستان از لحاظ ارزش و اصول محتوایی، دارای بار ارزشی متفاوت می‌باشد؛ بدین گونه که برخی مواد آن از آنچنان اهمیت و ارزشی برخوردار است که به هیچ وجه امکان تغییر و بازنگری در آن را به هیچ شرایطی اجازه نمی‌دهد. نظام سیاسی و نظام دینی دولت از این دست ارزش‌های ماندگار و لایتغیر محسوب می‌گردد که توجه به این مسأله در امر بازنگری قانون اساسی از اهمیت بسزایی برخوردار است.

## ۵. شرایط و محدودیت تعدیل

ارزش‌های بنیادین اجتماعی در یک سند ملی و مورد وفاق به نام قانون اساسی اهمیت و ماندگاری می‌یابد. قانون‌گذاران اساسی برای صیانت از آن، شرایط و محدودیت‌های شکلی و تشریفات سخت و غیر منعطف فراراه تجدید نظر قرار می‌دهند. در پاره‌ای موارد با محدودیت‌های

ماهوی و زمانی نیز رو به رو می‌شوند که امر تعدیل و تجدید نظر را تقریباً غیر ممکن می‌سازد (قاضی، ۱۳۸۷: ۵۰).

در افغانستان نیز در هنگام تدوین قانون اساسی محدودیت‌هایی در مورد بازنگری قانون اساسی در نظر گرفته شده است که می‌توان آن را به‌عنوان محدودیت‌های شکلی و ماهوی عنوان نمود.

تجدید نظر در قانون اساسی افغانستان، از منظر شکلی، با تشریفات مفصل و مراحلی پیچیده و با محدودیت‌ها و ممنوعیت‌های فراوان رو به رو است. ویژگی‌ها و ترکیب خاص مرجع تجدید نظر بیانگر همین محدودیت‌ها می‌باشد. به بیان دیگر، لویه‌جرگه به‌عنوان مرجع تجدید نظر قانون اساسی افغانستان یک نهاد پایدار و مستمر نیست و حیات آن پس از بررسی و بازنگری خاتمه می‌یابد. موقت‌بودن و تشریفات تشکیل نهاد تجدید نظر، به‌وجود آوردن این نهاد را تقریباً غیر ممکن ساخته است که این خود، به‌نحوی ایجاد محدودیت برای تجدید نظر است.

منع تعدیل بعضی از مواد و اصول قانون اساسی نیز به‌عنوان محدودیت ماهوی در نظر گرفته می‌شود. در بسیاری از قوانین اساسی کشورها، تغییر و اصلاح در مورد اصول و موادی که مربوط به چارچوب و بنیان‌های نظام می‌شود؛ نظیر شکل حکومت، ارزش‌های حاکم بر جامعه، وحدت و تمامیت ارضی کشور، خیلی سخت و دشوار است؛ مثلاً به موجب ماده ۸۹ قانون اساسی فرانسه، موضوع جمهوری‌بودن حکومت قابل بازنگری نیست یا بنا به بخشی از ماده ۵ قانون اساسی ایالات متحده آمریکا، اصل تساوی نمایندگی دولت‌های عضو در مجلس سنا قابل تجدید نظر نیست و بسیاری از کشورهای دیگری، مانند آلمان، ایتالیا، مراکش (قاضی، ۱۳۸۷: ۱۴۲)، ایران (قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، اصل ۱۷۷) به‌نحوی از این شیوه پیروی نموده است. قانون اساسی سال ۱۳۸۲ افغانستان نیز از نوع قوانین اساسی مختلط می‌باشد و بر اساس ماده ۱۴۹ اصول و مواد آن از نظر ارزش، تعدیل و بازنگری متفاوت می‌باشد. بر این اساس، مواد و اصولی که مربوط به ارزش‌های حاکم بر جامعه، پیروی از دین مقدس اسلام، نظام جمهوری اسلامی و اصل استقلال می‌باشد، دارای ارزش بالاتر و غیر قابل تعدیل می‌باشد (قانون اساسی افغانستان، مواد: ۱، ۲، ۳)؛ اما مواد و اصول مربوط به وجایب اتباع، صرف به‌منظور بهبود حقوق آنان مجاز می‌باشد. دیگر محتویات قانون اساسی، نظر به تجارب و مقتضیات عصر، با رعایت احکام مندرج مواد ۶۷ (حالت اضطرار) و ماده ۱۴۶ (که مربوط به تصدی مقام ریاست جمهوری توسط معاونین



است) قابل تعدیل و تجدید نظر است.

گاهی محدودیت زمانی، یعنی ممنوع کردن تعدیل قانون اساسی برای مدت معین نیز برای بازنگری قانون اساسی یک خط قرمز در نظر گرفته می‌شود؛ مانند قانون اساسی فرانسه مصوب سال ۱۷۹۱م که از حین وضع تا مدت چهار سال بعد از آن، بازنگری را منع کرده است (شیخا، ۱۳۸۰: ۱۴۷). در سیستم حقوقی افغانستان چنین شیوه‌ای پیش‌بینی نشده است؛ اما آنچه که به وضوح می‌توان دریافت، این است که تعدیل قانون اساسی افغانستان باید در شرایط عادی انجام شود. این مسأله در قانون اساسی افغانستان پیش‌بینی شده است؛ بر اساس قانون اساسی جدید افغانستان، تعدیل قانون اساسی در حالت اضطرار ممنوع شده است (قانون اساسی افغانستان، ماده ۱۴۶) تا از تعدیل مغایر با اراده مردم جلوگیری شده و اصلاح آن در فضای آرام و عادی انجام شود، تا صحت و مشروعیت بازنگری تضمین گردد (شریفی، ۱۳۹۰: ۲۵).

## ۶. مرجع صلاحیت‌دار برای تعدیل

قانون همیشه می‌بایست با دستان پاک نگاشته و به پاکی نگهداری شود تا از آلودگی‌ها مصون بماند. دست پاک همان دست مشروع و باصلاحیت است. مرجع باصلاحیت می‌تواند قانون باصلاحیت بنگارد و تنها مرجع باصلاحیت می‌تواند آن را تعدیل نماید و بهتر بسازد؛ بنابراین، بهترین مرجع باصلاحیت برای تعدیل و به‌ترساز قانون اساسی همان مرجع تدوین است؛ چه آن‌که آن مرجع به تمام امور واقف است. از آن‌جا که چنین نهادی مقطعی است و برای تدوین و تصویب قانون اساسی تشکیل می‌شود، لذا عملاً تشکیل آن در هنگام تجدید نظر مشکل یا غیر ممکن است؛ به همین لحاظ معمولاً شیوه‌های دیگری در خود قانون اساسی پیش‌بینی می‌شود.

انتخاب مجلس ویژه‌ای به نام مجلس مؤسسان با رأی مستقیم مردم از اصولی‌ترین شیوه‌ها و مرجع ایده‌آل برای تجدید نظر در قانون اساسی به‌شمار می‌آید و یا کمیسیون صرفاً برای تجدید نظر به وجود می‌آید و در خود قانون اساسی پیش‌بینی می‌شود که پس از مکانیزم خاص قانونی تشکیل می‌گردد.

بازنگری توسط قوه مقننه و تصویب آن در همه‌پرسی عمومی نیز یکی از راه‌هایی است که معمولاً صورت می‌گیرد. در این نوع تجدید نظر، مجلس قانون‌گذاری صلاحیت بازنگری و تدوین موارد بازنگری شده را به عهده دارد؛ ولی این مکانیزم نیازمند یک مشروعیت دیگر نیز

می‌باشد که همان تصویب عمومی توسط فرماندوم همگانی است. این ترتیب در کشور سوئیس معمول است و تصمیمات مجالس مقننه در مورد تغییرات در قانون اساسی باید از طرف اکثریت شهروندان مورد قبول واقع گردد (قاضی، ۱۳۸۷: ۱۱۴).

در همین روش بازنگری- البته در بعضی کشورها- مجلس قانون‌گذاری هم صلاحیت تدوین مورد بازنگری‌شده را دارد و هم صلاحیت تصویب آن را بدون رجوع به آرای عمومی دارا می‌باشد. در این روش، قوه مقننه همانند قوانین عادی می‌تواند تغییرات لازم را در قانون اساسی اعمال نماید که در نتیجه همان فرایندی که در تعدیل قانون عادی اعمال می‌گردد، در تعدیل قانون اساسی نیز رعایت می‌گردد. این مورد البته بیش‌تر در قانون اساسی قابل اعمال است که انعطاف‌ناپذیر نباشد.

در حقوق اساسی افغانستان اما هیچ‌یک از راه‌های ذکرشده در نظر گرفته نشده است. نهاد ویژه و صلاحیت‌دار برای تصویب تعدیلات قانون اساسی در افغانستان، لویه‌جرگه قانون اساسی در نظر گرفته شده است. این روش مخصوص نظام حقوقی افغانستان است. در طول تاریخ افغانستان، مجلس ویژه به‌نام لویه‌جرگه هم قوه مؤسس و هم مقام تعدیل‌کننده قانون اساسی بوده است. البته برای تعدیل و بازنگری قانون اساسی این کشور توسط لویه‌جرگه، ترکیب، شرایط و مقررات خاصی در نظر گرفته شده است (دانش، ۱۳۸۲: ۸۱).

## ۷. مکانیزم تعدیل در قانون اساسی افغانستان

از آنچه که گفته آمد، چنین تبیین شد که قانون اساسی می‌بایست ظرفیت و استعداد معاصریت را همیشه با خود داشته باشد تا همزمان با تحولات روزگار سازگاری خود را حفظ نماید. این سازگاری تنها با مکانیزم تعدیل و بازنگری در بخشی از قانون اساسی امکان می‌یابد؛ چه آن‌که مخصوصاً کشورهای پسمانزعه معمولاً نمی‌تواند که بر قانون اساسی توافق نماید که مانند قانون اساسی آمریکا برای سالیان متمادی بدون بازنگری، قدرت و ظرفیت همزمانی خود را حفظ نماید؛ بنابراین، پیش‌بینی سازوکار تجدید نظر در قانون اساسی به‌منظور ایجاد تعادل میان ثبات قانون اساسی و هماهنگ‌ساختن آن با تحولات و شرایط متغیر جامعه، یک ضرورت اساسی می‌باشد. سرگذشت تعدیل در پیشینه قوانین اساسی افغانستان آنچنان که باید جذاب و پسنیدیده نیست. قانون اساسی در تاریخ افغانستان سابقه تلخ و غمگین دارد؛ اما امر بازنگری در قانون

اساسی افغانستان، هرچند همراه با پدیداری قانون اساسی در این کشور مطرح نبوده و به دلایلی مسکوت مانده است؛ ولی در عمل، هر نوع اصلاح و تغییر در آن، از اختیارات شاه به شمار می‌آمده است؛ هر وقت او مصلحت می‌دیده، اصلاحات و تغییرات در قانون اساسی اعمال می‌شده است؛ بدین ترتیب، بازنگری در قانون اساسی اول (مصوب ۱۳۰۱) و قانون اساسی دوم (مصوب ۱۳۰۹) افغانستان اصلاً مطرح نبوده و با گذر زمان و آگاهی حاکمان و کسب تجربه در امور اداری و سیاسی کشور و ظهور جنبش مشروطیت، امر بازنگری در قانون اساسی مطرح گردید و در سال ۱۳۴۳ش در ضمن تصویب قانون اساسی جدید، اصل بازنگری در قانون اساسی نیز تأسیس شد. هرچند پیش‌بینی و تأسیس مکانیزم بازنگری در قانون اساسی سال ۱۳۴۳ نتوانست ثبات آن را حفظ کند و با تغییر حکومت، قانون اساسی نیز تغییر یافت؛ ولی حاکمان بعدی به این نکته توجه داشتند که ضرورت پیش‌بینی امر بازنگری در قانون اساسی انکارناپذیر است. بدین جهت بود که اصل بازنگری در قوانین اساسی مصوب سال‌های ۱۳۴۳، ۱۳۵۵ و ۱۳۶۶ پیش‌بینی گردید (دانش، ۱۳۸۲: ۹۳). قانون‌گذاران اساسی افغانستان در سال ۱۳۸۲ نیز در هنگام تصویب قانون اساسی جدید این کشور به این مهم توجه داشته‌اند و امر بازنگری را در مواد ۱۴۹ و ۱۵۰ آن پیش‌بینی کرده‌اند؛ اما ماهیت و تشریفات بازنگری در هریک از قوانین اساسی به صورت متفاوت در نظر گرفته شده است.

قانون اساسی جدید افغانستان از غیر منعطف‌ترین قانون اساسی است که تعدیل و تجدید نظر در آن، نیاز به مراحل خاص و تابع تشریفات پیچیده و تقریباً غیر ممکن می‌باشد (قانون اساسی افغانستان، مواد ۱۴۹-۱۵۰).

قانون اساسی جدید افغانستان در مقایسه به سایر قوانین اساسی گذشته افغانستان از ظرفیت و توانایی‌های بسیار نیک و پسنندیده برخوردار است. کارشناسان تدوین قانون اساسی جدید با توجه به تجربه‌های روزگار و ضرورت‌های شرایط افغانستان پسا‌منازعه، نهایت تلاش ورزیده است که قانون اساسی جدید حتی الامکان تمام ظرفیت‌ها و دقت‌های لازم را برای شرایط افغانستان جدید در نظر بگیرد که همین دقت و توانایی در قانون اساسی جدید افغانستان به وضاحت نمایان می‌باشد. کارشناسان پیش‌نویس قانون اساسی افغانستان و لویه‌جرگه تصویب قانون اساسی به این نکته توجه داشته‌اند که قانون اساسی در افغانستان، اساس‌نامه جمهوری اسلامی افغانستان و تنها سند ملی این کشور است که برای اولین بار در تاریخ افغانستان بیانگر مبانی اعتقادی و فلسفه

سیاسی حکومت و تضمین‌کننده حقوق افراد و اقوام مختلف است. به همین دلیل، قانون‌گذاران اساسی با دقت و صرف نیروی فکری فراوان، تلاش کردند تا قانون مصوب دارای کم‌ترین اشکال و کارآمدی مطلوب باشد. از سوی دیگر، به‌خاطر نوپابودن جمهوری اسلامی افغانستان و وجود پاره‌ای از ویژگی‌های ساختاری و ترکیب جمعیتی در این کشور، عدم تجربه کافی در عرصه قانون‌گذاری اساسی و وجود متغیرهای فراوان، تعدیل در قانون اساسی را ضروری می‌نماید؛ بنابراین، با سپری‌شدن چندین سال از اجرایی‌شدن این قانون، کمبودهایی در آن دیده می‌شود که با بازنگری دقیق، بر غنای قانون اساسی افزوده می‌گردد. بدین اساس، مکانیزم بازنگری در قانون اساسی افغانستان از دیدگاه خود قانون اساسی مورد بررسی قرار می‌گیرد تا در آینده فرا راه جویندگان این امر باشد.

مکانیزم تعدیل و بازنگری در قانون اساسی جمهوری اسلامی افغانستان، با تشریفات و مراحل خاصی انجام می‌گیرد که در قانون اساسی افغانستان چنین پیش‌بینی شده است:

### ۱-۷. پیشنهاد تعدیل در قانون اساسی

حق پیشنهاد بازنگری، گاهی تنها برای رهبر یا رئیس کشور، گاهی تنها برای پارلمان و یا قوه مجریه، گاهی برای قوه مجریه و پارلمان با هم و گاهی هم برای ملت در نظر گرفته می‌شود. این‌که حق پیشنهاد بازنگری از آن کدام‌یک از نهادهای فوق باشد، بستگی به نوع رژیم سیاسی و مقتضیات حاکم و اهمیت آن نهاد دارد. در جمهوری اسلامی افغانستان بر اساس اهمیت قوه مجریه و پارلمان، طبق قانون اساسی پیشنهاد تجدید نظر از اختیارات قوه مجریه و پارلمان می‌باشد، ذیل ماده ۱۴۹ قانون اساسی افغانستان چنین مقرر می‌دارد: «تعدیل با پیشنهاد رئیس جمهور یا اکثریت اعضای شورای ملی صورت می‌گیرد.» بنابراین، تنها رئیس جمهور و یا اکثریت اعضای شورای ملی می‌توانند پیشنهاد بازنگری در قانون اساسی را بدهند (شریفی، ۱۳۹۰: ۲۳).

### ۲-۷. تهیه طرح تعدیل قانون اساسی

در قانون اساسی افغانستان به‌منظور آماده‌سازی پیش‌نویس تعدیل، هیأتی مرکب از اعضای حکومت، شورای ملی و سترمحکمه پیش‌بینی شده است (قانون اساسی افغانستان، ماده ۱۵۰)؛ اما این فرایند به دستور رئیس جمهور کشور صورت می‌گیرد. این مسأله این گمان را ایجاد می‌کند که ممکن است اراده رئیس جمهور در امر بازنگری قانون اساسی به‌صورت غیر مستقیم باعث

دخالت در امور بازرنگری قانون اساسی شود.

در دیگر کشورها اما تهیه پیش‌نویس تعدیل قانون اساسی به صورت مختلف صورت می‌گیرد. گاهی این وظیفه به عهده هیأت یا کمیسیونی که برای همین کار انتخاب شده، گذاشته می‌شود؛ مانند قوانین اساسی فرانسه در سال‌های ۱۷۹۳ و ۱۸۴۷ و گاهی این وظیفه را با شرایط خاص به عهده پارلمان موجود می‌گذارند؛ مانند قوانین اساسی فرانسه در سال ۱۸۷۵ و رومانی در سال ۱۹۲۳ م (شیخا، ۱۳۸۰: ۱۴۵).

### ۳-۷. مرجع صالح برای تصویب تعدیل قانون اساسی

تصویب متن تعدیل‌شده قانون اساسی به همان میزان ضرورت دارد که تدوین قانون اساسی نیازمند تصویب می‌باشد. تصویب قانون اساسی، چه در مرحله تدوین اولیه و چه در مرحله بازرنگری، حق اولیه و اساسی شهروندان یک کشور می‌باشد؛ چه آن‌که قانون اساسی سند مکتوب سرنوشت جمعی این شهروندان می‌باشد.

با آن‌که تصویب طرح تعدیل قانون اساسی حق شهروندان یک جامعه است که از طریق همه‌پرسی انجام می‌گیرد؛ ولی از آن‌جایی که حضور همه مردم بر این امر ممکن نیست و یا دشوار می‌نماید، به طور معمول در خود قانون اساسی، جایگزین پیش‌بینی می‌گردد.

در قانون اساسی افغانستان برای تصویب طرح تعدیل قانون اساسی، نهاد لویه‌جرگه قانونی به‌عنوان عالی‌ترین مظهر اراده مردم پیش‌بینی شده است که بر اساس فرمان رئیس جمهور تشکیل می‌گردد. بر اساس این مکانیزم، تصویب طرح تعدیل با موافقت دوسوم کل اعضای لویه‌جرگه صورت می‌گیرد (قانون اساسی افغانستان، ماده ۱۵۰). لویه‌جرگه قانونی با لویه‌جرگه مشورتی و عنعنوی سابق کاملاً متفاوت می‌باشد. لویه‌جرگه قانونی در قانون اساسی دارای اعضای معین می‌باشد که عبارتند از: اعضای شورای ملی و رؤسای شوراهای ولایات و ولسوالی‌ها. البته وزرا، رئیس و اعضای ستره‌محکمه و لوی‌نارنوال می‌توانند در جلسات لویه‌جرگه بدون حق رأی شرکت نمایند (قانون اساسی افغانستان، ماده ۱۱۰).

### ۴-۷. توشیح رئیس جمهور

در فرایند تصویب قوانین عادی در افغانستان، سرانجام فرایند با توشیح رئیس جمهور ختم



می‌گردد. این مسأله اما در تعدیل قانون اساسی افغانستان نیز در خود قانون اساسی در نظر گرفته شده است. بدین اساس، در فرایند تعدیل قانون اساسی، مصوب لویه جرگه، می‌بایست سرانجام به توشیح رئیس جمهور برسد؛ بنابراین، با تحقق این مرحله، تعدیل قانون اساسی نافذ خواهد شد (قانون اساسی افغانستان، ماده ۱۵۰). از نظر مبانی حقوق اساسی، تعدیل در قانون اساسی از حقوق ملت است؛ همان‌گونه که اصل تصویب قانون اساسی حق ملت به‌شمار می‌آید؛ چون لویه جرگه طبق قانون اساسی، به‌عنوان عالی‌ترین مظهر اراده مردم افغانستان است و بالاترین مرجع تصمیم‌گیری در این کشور می‌باشد (قانون اساسی افغانستان، مواد ۱۱۱-۱۱۰)؛ از این رو، رئیس جمهور حق ندارد از اجرای مصوبات آن خودداری کند؛ بنابراین، توشیح رئیس جمهور فقط جنبه تشریفاتی دارد که نمی‌تواند از آن خودداری نماید (شریفی، ۱۳۹۰: ۲۴).

## ۷-۵. جمع‌بندی

قانون اساسی به‌مثابه سند ملی و مورد وفاق تمام شهروندان یک جامعه، ضامن سعادت و خوشبختی جمعی این مردم می‌گردد. رفاه و ترقی این جامعه نیز تنها در سایه همین وفاق قانونی امکان‌پذیر می‌باشد. از دیگر جانب، تحولات ناگزیر اجتماعی و تحولات منطقه‌ای و بین‌المللی نیز بر قانون اساسی بی‌تأثیر نیست؛ بنابراین، چشم‌پوشی از تحولات اثرگذار و یا نادیده‌گرفتن حرمت و اقتدار قانون اساسی نیز موجب سردرگمی و پریشان‌رفتاری جوامع می‌گردد. با عطف توجه به این ضرورت‌های الزام‌آور، بازنگری و تعدیل قانون اساسی یک ضرورت اساسی و ناگزیر تلقی می‌گردد. بازنگری قانون اساسی بدون مکانیزم و اصول پذیرفته‌شده علمی و متناسب با شرایط محیطی نیز سرانجام مثبت و پسندیده را به همراه ندارد. به همین اهمیت و ظرافت است که معمولاً واضعان قانون اساسی مکانیزم بازنگری در قانون اساسی را در متن قانون مورد توجه قرار می‌دهد و فرایند آن را پیش‌بینی می‌کنند.

با توجه به همین جایگاه ویژه قانون اساسی، واضعان قانون اساسی در افغانستان، نهایت کوشیده‌اند که قانون اساسی متناسب با وضعیت و شرایط خاص افغانستان تدوین نمایند و از دیگر جانب در تطبیق و سازگاری آن با تحولات اجتماعی تا حد ممکن راه سوءاستفاده از آن را مسدود نموده‌اند. به همین دلیل، تعدیل و بازنگری در قانون اساسی را با مراحل پیچیده و تشریفات خاصی پیش‌بینی کرده است. اکنون پس از چندین سال تجربه و اجرایی شدن قانون



اساسی، پاره‌ای از نارسایی‌ها در قانون اساسی نمایان شده است؛ امیدواریم که نهادهای مسئول در فرصت مناسب با اخذ تدابیری لازم جهت بازنگری و رعایت اصول حاکم بر آن، چنین نارسایی‌ها را تا حد امکان برطرف سازند.

## منابع

۱. انوری، حسن (۱۳۸۱)، فرهنگ بزرگ سخن، تهران، انتشارات سخن.
۲. دانش، سرور (۱۳۸۲)، درآمدی بر وضع و تصویب قانون اساسی جدید افغانستان، کابل، مرکز فرهنگی و اجتماعی سراج.
۳. راسخ، محمد (۱۳۸۴)، بنیاد نظری اصلاح قانون‌گذاری، تهران، مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی، چاپ اول.
۴. زرنگ، محمد (۱۳۸۴)، سرگذشت قانون اساسی در سه کشور ایران، فرانسه و امریکا، تهران، انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
۵. شریفی، نعیم (۱۳۹۰)، بازنگری و مبانی آن در قانون اساسی افغانستان، فصلنامه تخصصی پژوهشنامه حقوق، سال اول، شماره اول.
۶. شعبانی، قاسم (۱۳۸۴)، حقوق اساسی و ساختار حکومت جمهوری اسلامی ایران، تهران انتشارات اطلاعات.
۷. طباطبایی مؤتمنی، منوچهر (۱۳۸۴)، حقوق اساسی، تهران، نشر میزان، چاپ سوم.
۸. عمید زنجانی، عباسعلی (۱۳۸۷)، مبانی حقوق اساسی ایران، انتشارات مجد، چاپ اول.
۹. قاضی، ابوالفضل (۱۳۸۷)، بایسته‌های حقوق اساسی، تهران، نشر میزان، چاپ سی‌ام.
۱۰. قانون اساسی افغانستان (۱۳۸۲)، جریده رسمی شماره ۸۱۸.
۱۱. کاتوزیان، ناصر (۱۳۷۸)، گامی به سوی عدالت، تهران، انتشارات دانشکده حقوق و علوم سیاسی، چاپ اول.
۱۲. مطلبی، سیدمحسن (۱۳۸۵)، پاسداری از قوانین اساسی در نظام‌های سیاسی غرب و جمهوری اسلامی ایران، تهران، انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی، چاپ اول.
۱۳. معلوف، لوئیس (۱۳۸۰)، المنجد، ترجمه احمد سیاح، تهران، انتشارات اسلام.